

## ولتر نخستین ژورنالیست تاریخ بشر

ولتر، در گفت و گو با **یدالله موقن** به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۹۰

گفت و گو کننده عظیم محمودآبادی

ولتر از برجسته ترین روشنفکران قرن هجدهم و عصر روشنگری بود که در آستانه انقلاب فرانسه دیده از جهان فرو بست. گرچه بر سر فیلسوف بودن یا نبودن ولتر اختلاف است و حتی در برخی از کتاب های تاریخ فلسفه کوچکترین اشاره ای به ولتر و آثارش نشده و نامی از وی به میان نیامده است اما در نقش روشنفکری و برجستگی او و آثارش در عصر روشنگری، کوچک ترین تردیدی وجود ندارد تا جایی که ویل دورانت در تاریخ فلسفه خود در مورد وی چنین می گوید: "ایتالیا دوره رنسانس، آلمان عهد اصلاح و فرانسه، ولتر دارد". ارزش آثار روشنفکر پر آوازه ای که ویکتور هوگو نام او را «مشخص و مبین تمام قرن هجدهم» می دانست، از دید ارباب قدرت نیز پنهان نماند تا جایی که لویی شانزدهم وقتی به زندان افتاد و آثار ولتر و روسو را خواند گفت این دو نفر با کتاب های شان فرانسه را بر باد دادند. دکتر یدالله موقن مترجم کتاب «فلسفه روشنگری» با اشاره به کتاب «قاموس فلسفی» ولتر آن را اثری می داند که برای مردم عادی و سطوح پایین اجتماعی قابل فهم بوده است. به گمان موقن این مساله وجه تمایز دایره المعارف ولتر نسبت به دایره المعارفی است که توسط دیدرو و دیگر اصحاب دایره المعارف در قرن هجدهم تهیه و تدوین شد. وی همچنین با اشاره به کثرت آثار ولتر او را بزرگ ترین نویسنده ای می داند که تا کنون در تاریخ بشریت ظهور کرده است.

### در ابتدا بفرمایید که به نظر شما ولتر یک فیلسوف بود و یا او را صرفاً یک روشنفکر عصر روشنگری می دانید؟

در مورد فیلسوف بودن یا نبودن ولتر پیش از هر چیز باید به نکته ای توجه کنیم. ولتر برداشت تازه ای از کیهان نداشت که کل واقعیت را با یک اصل نخستین مرتبط کند. یعنی اگر فیلسوف را کسی بدانیم که جهان را بر پایه یک اصل یا چند اصل تبیین می کند، به این معنا ولتر فیلسوف نبود. در واقع او کسی نبود که مسائل متافیزیکی را مورد مذاقه فلسفی قرار دهد. بنابراین اگر تعریف ما از فیلسوف متفکری باشد که دارای یک نظام فکری و فلسفی است که مبتنی بر چند اصل باشد، ولتر چنین فیلسوفی نبود. به بیان دقیق تر ولتر را نمی توان فیلسوفی مانند افلاطون، دکارت، اسپینوزا و یا کانت بدانیم. همانطور که می دانید آنها هر کدام فیلسوفانی بودند که با پایه گذاری چند اصل و تبیین یک نظام فلسفی در پی یافتن حقیقت بودند و در امور جهان دخالت چندانی نداشتند. ضمن اینکه در فرایند حقیقت یابی خود، با خونسردی کامل و آرامش خیال به کار خود ادامه می دادند. در واقع تاثیری که این فیلسوفان در زندگی اجتماعی داشتند از دور بود و خیلی به طور مستقیم با این مساله درگیر نبودند که بخواهند جهان را تحت تاثیر خود قرار دهند. بنابراین از این جهت ولتر با فیلسوفانی مانند دکارت، اسپینوزا و کانت قابل مقایسه نیست. چرا که ولتر در پی تاثیر گذاری مستقیم، آنی و بی واسطه بود. او در پی آن بود که هر چه سریع تر جهان را تا جایی که امکان آن وجود دارد، مطابق با ایده های خود تنظیم کند. به عبارت دقیق تر ولتر فراسوی حوادث جهان نبود، بلکه در مرکز حوادث اروپای غربی قرار گرفته بود. اما همانطور که گفتم فیلسوفانی مانند اسپینوزا و کانت دارای چنین وضع و رویکردی به مسائل پیرامون شان نبودند. از سوی دیگر کتاب های ولتر، پر از ریشخند، طنز و مطایبه علیه مظاهر قدرت است. اما چنین درگیری با مظاهر قدرت را ما در آثار فیلسوفانی مانند کانت و اسپینوزا نمی بینیم. کتاب ها و نامه های ولتر زراد خانه ای برای مبارزه با جهل، خرافات، تعصبات و پیش داوری ها است. اما با این همه نباید فراموش کنیم که در نظر خود کانت، ولتر یک فیلسوف بوده است. این نکته از آن جهت دارای اهمیت است که وقتی فیلسوفی مانند کانت، ولتر را فیلسوف بداند چرا ما نباید او را فیلسوف بدانیم.

**این نکته را در کدام اثر کانت می توان یافت؟ یعنی فیلسوف خواندن ولتر را به طور مشخص در کدام یک از آثار کانت می توان یافت؟ آیا می توانید برای استناد به این مساله به اثری از کانت اشاره کنید؟**

خیر. اتفاقاً من خودم این مطالب را در آثار کانت ندیده ام. اما من این مساله را در یکی از کتاب های لوی برول خوانده ام. لوی برول کتابی دارد با عنوان «فلسفه مدرن در فرانسه» و آنجا این مساله را مطرح می کند که وقتی فیلسوف بزرگی مانند کانت ولتر را فیلسوف می دانسته است، چرا ما نباید او را به منزله یک فیلسوف بشناسیم. البته در مورد پرسش شما هم باید بگویم که او برای سخن خود به ماخذی اشاره نکرده است. اما با این همه کسانی مانند لامارتین، ویکتور هوگو، آیزیا برلین و بسیاری از متفکران دیگر دنیا، ولتر را متفکری بزرگ می دانستند. به تعبیر آیزیا برلین، ولتر مشهورترین فرد در قرن هجدهم بود. به هر حال من این مساله که کانت ولتر را فیلسوف می دانسته تنها در کتاب لوی برول دیده ام.

**البته احتمالاً منظور از فیلسوف، فیلسوف سیاسی است. درست است؟**

خیر. به گمان من اتفاقاً ولتر به دنبال این نبود که مانند ژان ژاک روسو بخواهد یک نظام سیاسی جدید را بپرورد. بنابراین فلسفه ولتر را نمی توان یک نظام فلسفی دانست. بلکه فلسفه ولتر در آثارش گسترش یافته است. به اعتقاد من فلسفه او را می توان در رمان ها، تراژدی ها و حتی نامه های او که ظاهراً ارتباطی با فلسفه ندارد به خوبی مشاهده کرد. البته باید توجه داشته باشیم که بازسازی فلسفه ولتر از میان این همه نامه، تراژدی و رمان کار چندان ساده ای هم نیست. فراموش نکنیم که چاپ و نشر کتاب های ولتر که در پنجاه و دو مجلد است، بیش از یک قرن طول کشید. مجموعه آثار او که شامل نامه ها و مکاتبات وی است، یکصد دو جلد است. یعنی علاوه بر آن پنجاه و دو جلد، یکصد و دو جلد دیگر هم آثاری است که شامل مکاتبات و نامه های او با هزار و دویست نفر است. به باور من از این جهت می توان ولتر را بزرگ ترین نویسنده ای دانست که در تاریخ بشر ظهور کرده است.

**یعنی از نظر کثرت تالیف، می توان ولتر را بزرگ ترین نویسنده تاریخ بشر دانست؟**

بله. ما شاید نتوانیم نویسنده دیگری را بیابیم که از جهت کثرت آثار، در حد ولتر باشد. شاید بهتر باشد بگوییم ولتر نخستین و بزرگ ترین ژورنالیست در تاریخ بشریت است.

**منظوران از نخستین ژورنالیست بودن ولتر چیست؟**

منظور از ژورنالیست در اینجا کسی است که می خواهد علوم را برای عوام و مردم عادی، تبیین کند. به بیان دیگر او در صدد قابل فهم کردن مسائل غامض سیاسی و فلسفی برای مردم بوده است. همچنین ولتر در پی ایستادن در برابر قدرت بوده و تا جایی که برایش امکان داشته سعی کرده با جهل و خرافات مبارزه کند و به تنویر افکار عوام بپردازد. حالا اگر بپذیریم که یک ژورنالیست واقعی کسی است که به وسیله قلم خود به روشن کردن اذهان بپردازد، بنابراین مطابق با این تعریف، می توان ولتر را نخستین و بزرگ ترین ژورنالیست تاریخ بشریت دانست. نکته دیگری که نباید آن را نادیده گرفت اینکه برتراند راسل در قرن بیستم در صدد انجام همان کاری بوده است که ولتر در قرن هجدهم آن را انجام داده است. برای همین هم زمانی ویلسون نخست وزیر وقت انگلستان در مورد راسل گفته بود که «برتراند راسل، ولتر انگلستان است».

یعنی به خاطر اینکه راسل برای احقاق حقوق افراد با مصادر قدرت در افتاده بود، برخی او را ولتر انگلستان نامیده بودند. در واقع می توان ژان پل سارتر و برتراند راسل را به نوعی مقلد ولتر دانست.

### **ولی راسل در کتاب «تاریخ فلسفه غرب» خود هیچ اشاره ای به ولتر نمی کند و حتی وی را در شمار فیلسوفان غرب نیز به حساب نمی آورد؟**

خب البته راسل وقتی هم که به آثار کانت و هگل در آنجا اشاره می کند، در واقع آنها را مسخره می کند. راسل در واقع معتقد بود که تنها خودش درست می گوید و بس.

اتفاقاً ولتر سه سال به انگلستان تبعید می شود. وقتی که در انگلستان بود با بزرگانی از دانشمندان و متفکران انگلیسی مانند جان لاک و نیوتن آشنا می شود و حتی تحت تاثیر فلسفه تجربه گرایی لاک قرار می گیرد. جالب آنکه در فرایند مشهور شدن فلسفه لاک و نظرات نیوتن، بیش از آنکه خود نیوتن و لاک نقش داشته باشند، ولتر و اقدامات او موثر بوده است. در واقع این ولتر بود که باعث شهرت نیوتن و جان لاک در جهان شد. به خصوص در باره مشهور شدن نظرات نیوتن در فیزیک و جنگیدن با فیزیک دکارتی، هم در فرانسه و هم در کشورهای دیگری مانند آلمان دارای نقش اساسی بوده است.

### **ولتر در میان روشنفکران عصر روشنگری از چه جایگاهی برخوردار بود؟**

ببینید همانطور که گفتم ولتر سه سال در انگلستان تبعید بود و آنجا توانست با لاک و نیوتن معاشرت داشته باشد و بعد هم تحت تاثیر نظرات آنها قرار گرفت. پس از آن هم وی نظرات تازه خود را به جامعه فرانسه منتقل کرد. در واقع می توان گفت روشنگری که منشا آن در ابتدا در انگلستان بود، به وسیله ولتر وارد فرانسه شد. ولتر با نوشتن کتابی با عنوان «نامه هایی در باره انگلیسیان» توانست آرا و نظرات دانشمندان انگلیسی مانند لاک و نیوتن را به فرانسه بکشاند. این کتاب که نام دیگر آن «نامه های فلسفی» است بدون اجازه ولتر در فرانسه منتشر شد و او هم برای جلوگیری از دستگیری مجددش و فرستاده شدنش به زندان باستیل، اقدام به فرار از فرانسه کرد.

بنابراین بنیان گذار روشنگری ولتر نیست، بلکه او اشاعه کننده آن بوده است. به بیان دقیق تر به لحاظ تفکر سیستماتیک، فیلسوفانی مانند لاک و دالامبر برتر از ولتر هستند و از او پیشی دارند. اما از این نظر که او دارای قلم بسیار روان و شیوایی بود و می توانست فلسفه را به آسانی بنویسد و عوام هم بخوانند و بفهمند، کسی به گرد ولتر نمی رسد.

چنانچه ویل دورانت گفته است تیراژ برخی از کتاب های ولتر در آن زمان، به سیصد هزار نسخه می رسیده است. یعنی چاپ آثار یک نویسنده آن هم با تیراژ سیصد هزار نسخه ای در قرن هجدهم، مساله کوچکی نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت. شما کافی است این رقم را با میزان تیراژ کتاب های ما در حال حاضر مقایسه کنید. در کشور ما تازه در قرن بیست و یکم تیراژ کتاب ها چیزی در حدود یکی دو هزار نسخه است.

### **رابطه ولتر با دیگر روشنفکران عصر روشنگری و اصحاب دایره المعارف چطور بود و همچنین ولتر در تدوین دایره المعارف چه نقشی داشت؟**

همانطور که می دانید دیدرو بنیان گذار دایره المعارف بود. در واقع اصحاب دایره المعارف و در صدر آنها دیدرو در صد روشن کردن افکار جهانیان بودند. با توجه به جایگاهی که ولتر در میان روشنفکران داشت، دالامبر و دیدرو در تدوین دایره المعارف از ولتر هم دعوت کردند تا مقالاتی برای آنها جهت درج در دایره المعارف و نشر آن انجام دهند. ولتر هم دعوت آنها را پذیرفت و برخی مقالات خود را در دایره المعارف منتشر کرد. بعد هم خود ولتر بر پایه همان مقالات و به تقلید از دایره المعارف دیدرو و دالامبر، دیکشنری فلسفی نوشت.

منظور تان همان کتاب "قاموس فلسفی" است که ولتر آن را تالیف کرد؟

بله در واقع قاموس فلسفی همان کتابی است که ولتر بعد از همکاری خود با اصحاب دایره المعارف اقدام به تالیف و تدوین آن کرد.

چه تفاوتی میان دایره المعارف دالامبر و دیدرو از سویی و قاموس فلسفی ولتر از سوی دیگر وجود دارد؟ به بیان دیگر با وجود دایره المعارفی که پیش تر توسط دیدرو تدوین شده بود، ولتر چه ضرورتی احساس می کرد تا اقدام به تالیف کتاب قاموس فلسفی کند؟

ببینید اثری که توسط دیدرو و دیگر اصحاب دایره المعارف تدوین شده بود، مخاطبان آن گروه محدودی از مردم را در بر می گرفت. اما دایره المعارف ولتر به دلیل قلم روان و ساده او توانست مورد استفاده مردم عوام نیز قرار بگیرد.

یعنی در واقع اثری که در ابتدا توسط اصحاب دایره المعارف تهیه و تنظیم شده بود، بیش تر مورد استفاده روشنفکران قرار داشت اما قاموس فلسفی ولتر در بر گیرنده طیف وسیع تری از مخاطبان و برای مردم هم قابل فهم بود؟ در واقع ولتر دایره المعارف خود را با هدف قابل استفاده بودن آن برای سطوح پایین تر جامعه تالیف کرد؟

بله همینطور است. هدف ولتر این بود که مقالات او برای مردم عادی و عوام جامعه قابل درک باشد تا از این طریق بتواند ریشه جهل و خرافات را سست کند. به همین خاطر است که ویل دورانت در مورد آثار ولتر می گوید هیچ گاه فلسفه به این روشنی و سرزندگی که در آثار ولتر عرضه شده است، جلوه نکرده است.

نکته ای که اینجا لازم می دانم تا اشاره ای به آن داشته باشم اینکه ولتر همانطور که گفتم فلسفه تازه و خاصی را ایجاد نکرده است و از نظام فلسفی خاصی برخوردار نیست گرچه تمام آثارش مملو از آثار فلسفی است.

اما در مساله تاریخ نگاری وضع ولتر متفاوت است. در این مساله نمی توان ولتر را آماتور خواند. بلکه او به واقع بنیان گذار نوعی روش تاریخ نگاری است. در واقع در زمینه تاریخ نگاری، ولتر یکی از غولان این عرصه محسوب می شود. پیش از او تاریخ از هبوط آدم آغاز می شد و به نوح، طوفان نوح و مسائلی از این دست می پرداخت تا به ظهور مسیح و گسترش مسیحیت در اروپا می رسید. اما ولتر در مقابل این تاریخ نگاری دینی، تاریخ نگاری سکولار را پایه گذاری می کند و آغاز تاریخ نگاری خود را تمدن چین و هند قرار می دهد. ملت های چین و هند نسبت به اقوام اسرائیلی دارای تاریخ قدیمی تری هستند و تاریخ اروپا نسبت به تاریخ چین و هند تاریخ متاخرتری محسوب می شود. ولتر نام این نوع تاریخ نگاری را فلسفه تاریخ گذاشت. منظور او از به کار بردن چنین مفهومی، این بود که لازم است مورخ برای بررسی تاریخ همان شیوه ای را باید به کار بگیرد که نیوتن برای بررسی طبیعت آن را در پیش گرفته بود. به عبارت دیگر ولتر را باید به وجود آورنده روشی در تاریخ نگاری دانست که امروز آن را تاریخ تمدن می گویند. ولتر در پی فهمیدن این نکته بود که روح بشر در طول تاریخ چه پیشرفتی کرده است.

آیا در آثار ولتر کتابی هست که به طور مشخص به این مساله پرداخته باشد؟

بله. «رساله ای در باره آداب و رسوم» کتابی است که به همین مساله اختصاص دارد.

لویی شانزدهم بعد از آنکه بختش برگشت و از تختش به زیر کشیده شد و به محبس افتاد، گویا کتاب های روسو و ولتر را مطالعه می کند و می گوید این دو نفر با کتاب های خود فرانسه را بر باد دادند. ویژگی آثار ولتر و روسو چه بود که لویی شانزدهم آنها را عامل از دست دادن تاج و تختش می پنداشت؟

کتاب های روسو در تقابل با بینش ارتدکس مسیحیت بود. از سوی دیگر هدف ولتر نیز مبارزه با جهل و خرافات بود و برای همین به طور دائم با مصادر قدرت درگیر بود. ولتر همچنین با کلیسا در افتاد و در باره مدارا به ویژه مدارای دینی مطالب بسیاری نوشت و کلیسا را عامل بدبختی اروپا و به ویژه فرانسه معرفی کرد. این مسائل باعث شده بود که افکار عمومی نسبت به مصادر قدرت از جمله کلیسا و دربار تحریک شوند و آنها را علت اصلی عقب ماندگی فکری و اجتماعی خود بدانند. چنین یورش به وضع موجود و آن را برای افکار عمومی زیر سؤال بردن، در آثار روسو و ولتر بیش از دیگر روشنفکران قرن هجدهم مشهود است. بنابراین عقایدی که توسط ولتر و روسو اظهار می شد، باعث آن می شد که دید سنتی مسیحی سست شود و مردم نیز با دید تازه ای به جهان بنگرند.